



Examining the Patterns of Communicative Action in the Story of Prophet Yusuf (AS) Based on Jürgen Habermas' Theory

Abdolahad Gheibi^{a*}, Mahin Hajizadeh^b, Ghader Ahmadi^c

^a Professor of Arabic Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran

^b Professor of Arabic Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran

^c PhD Student of Arabic Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran

KEYWORDS

communicative action,
the story of Prophet
Yusuf (AS), discourse,
Jürgen Habermas,
threefold functions

Received: 14 October 2024;
Accepted: 01 December 2024

Article type: Research Paper
DOI: 10.22034/paq.2024.2043385.3919

ABSTRACT

The theory of communicative action in discourse analysis is based on the element of language. Jürgen Habermas is one of the theorists who has presented a comprehensive view regarding communicative action. In his theory, communicative action consists of three parts: speech, representation, and normativity. By relying on his approach, one can gain an accurate understanding of the invisible meanings beneath the layers of a discourse. Given that the story of Prophet Yusuf (AS) is one of the moral and instructive narratives in the Qur’ān, and that Yusuf, according to the circumstances he found himself in, chose the method of dialogue to express divine truth, language and verbal communication play a central role in this story. The present study, using a descriptive-analytical method and relying on Jürgen Habermas’s theory of communicative action, has aimed to deepen the semiotic understanding of the story of Prophet Yusuf (AS) within the scope of the dialogue among the main and secondary characters of the story. The findings of this research indicate that the main actor is Prophet Yusuf (AS), who acts from a personal “I” perspective and establishes a coherent discourse through the use of language and dialogue within the story. According to Habermas’s theory, the discourse of Prophet Yusuf (AS) possesses features such as persuasion, perseverance, making evidence-based claims, and so forth. The proof of the existence of God is presented through rational arguments by the central character of the story. The element of persuasion is most frequently employed to evoke the internal feelings of the audience towards truth. Communicative action has a higher frequency compared to representational and normative actions, while normative actions are pre-organized and directed towards the main objective.

* Corresponding author.

E-mail address: Abdolahad@azaruniv.ac.ir

©Author





بررسی الگوهای کنش ارتباطی داستان حضرت یوسف (ع) با تکیه بر نظریه یورگن هابرماس

عبدالاحد غیبی^{الف*}، مهین حاجی‌زاده^ب، قادر احمدی^ج

^{الف} استاد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران، Abdolahad@azaruniv.ac.ir

^ب استاد، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران، Hajizadeh@azaruniv.ac.ir

^ج دانشجو، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران، Ahmadi.gader@yahoo.com

واژگان کلیدی	چکیده
کنش ارتباطی، داستان حضرت یوسف (ع)، گفتمان، یورگن هابرماس، کارکردهای سه‌گانه	نظریه کنش ارتباطی در تحلیل گفتمان بر عنصر زبان استوار است. یورگن هابرماس از صاحب نظرانی است که دیدگاهی جامع در زمینه کنش ارتباطی ارائه داده و در نظریه او کنش ارتباطی شامل سه بخش گفتاری، نمایشی و هنجاری است که با تکیه بر رویکرد وی می‌توان به شناخت دقیقی از معانی نامرئی در زیر لایه‌های یک گفتمان دست یافت. با عنایت به اینکه داستان حضرت یوسف (ع) از قصه‌های اندرزمحور قرآن است و حضرت به مقتضای شرایطی که در آن قرار گرفته برای ابراز حقانیت الهی طریقه گفتگو را برگزیده است. بنابراین زبان و ارتباط کلامی در این داستان نقش محوری دارد. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس به شناخت هر چه بیشتر نشانه‌شناسی داستان حضرت یوسف (ع) در گستره گفتگو میان شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان، پرداخته است. نتایج حاصله از تحقیق گویای آن است که کنشگر اصلی حضرت یوسف (ع) است که از دیدگاه من شخصی، ایفای نقش می‌کند و گفتمان منسجمی با کاربست عنصر زبان و گفتگو در داستان برقرار می‌سازد. با توجه به نظریه هابرماس گفتمان حضرت یوسف (ع) از مشخصه‌هایی چون ترغیب، استقامت، مستندگویی و ... برخوردار است و اثبات حقیقت وجود خداوند با بیان براهین عقلی از جانب شخصیت محوری داستان بیان می‌شود. عنصر ترغیب برای برانگیختن احساس درونی مخاطب جهت گرایش به راستی بیشترین کاربرد را دارد. کنش ارتباطی نسبت به کنش نمایشی و هنجاری بسامد بالایی داشته و کنش‌های هنجاری از قبل سازماندهی شده و به سوی هدف اصلی جهت یافته‌اند.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۳	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۱۱	
مقاله علمی پژوهشی	

۱. مقدمه

هر اثری با توجه به موضوع و ساختار درونی، زبان ویژه‌ای دارد و زبان برخی از آثار با توجه به عاطفه و تخیل به کار رفته در آن‌ها، ساده و عامه فهم و برخی نیز به دلیل وجود لغات و اصطلاحات نیاز به تأمل و کاوشگری دارد. «تحول اجتماعی و سامان دادن به تضادهای حاکم بر جامعه، تنها با کنش ارتباطی امکان‌پذیر بوده و موفقیت مردم نیز در گرو

همان است. در سایه عقلانیت و خردگرایی که محصول کنش اجتماعی است، تلاش‌های مردم برای تحول در جامعه به مرحله فعلیت می‌رسد. در کنش ارتباطی، کنش‌های افراد درگیر و کنش مردم نه از طریق حسابگری‌های خودخواهانه، بلکه از طریق کنش‌های تفاهمی هماهنگ و موفق می‌شود» (هابرماس، ۱۳۹۹: ۳۹۰). بررسی نشانه‌شناسی متون دینی به ویژه قرآن به دلیل اینکه بسیاری از نشانه‌های زبانی آن دارای چند لایه معنایی بوده و گفتگو در آن عنصری برجسته است از منظر زبان‌شناسان همواره مورد توجه بوده، تا مفاهیم مطرح شده در آن از طریق تحلیل نشانه‌شناسی و عناصر گفتمانی مورد بررسی قرار گیرد. در داستان‌های قرآنی گفتگو به عنوان راهبردی کلیدی در انجام رسالت پیامبران و گسترش همدلی و هم‌زبانی مورد توجه واقع شده است.

نظریه کنش ارتباطی هابرماس، یکی از شناخته‌شده‌ترین نظریه‌هایی است که در آن، کنشگران جهت‌دستیابی به هدف مشترک و اصلی از طریق همکاری با یکدیگر ارتباط متقابل برقرار می‌کنند. هابرماس گامی شایسته در تحلیل نشانه‌شناسی برداشت و دریافت معانی اصلی پنهان در زیر لایه‌های یک اثر را با به کارگیری کنش ارتباطی برای مخاطب آسان‌تر نمود. نظریه وی دارای سه کارکرد کنش‌گفتاری، کنش‌نمایشی و کنش‌هنجاری است که با پیاده کردن هر کنش در یک متن، معانی جدیدی برای مخاطب آشکار می‌شود. هابرماس بیان می‌کند که برای رسیدن به یک رابطه بایسته و شایسته در اجتماع، باید ابراز تصمیمات و به اجرا درآوردن آن‌ها از طریق استدلالی صورت پذیرد و قوه عقلانیت افراد را پرورش داد تا به کنش مطلوب دست یافت.

در داستان حضرت یوسف (ع)، در ترسیم شخصیت‌ها و اعمال و رفتار آن‌ها، شاهد گونه‌ای ناب از واقع‌گرایی هستیم که به صورت کاملاً ساده و به دور از هر گونه تکلف ارائه شده است. (فضل حسن، ۱۹۸۷: ۱۰). تحلیل گفتاری و روان‌شناسانه داستان حضرت یوسف (ع) به دلیل لایه لایه بودن و ماهیت چندمعنایی داشتن، مورد توجه تحلیل‌گران قرار گرفته و دلیل انتخاب این داستان جهت تطبیق با نظریه کنش ارتباطی هابرماس، وجود حالت گفتگویی میان شخصیت‌های داستان جهت رساندن پیام اصلی است. در این جستار، گفتمان داستان قرآنی حضرت یوسف (ع) بر پایه نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس در سه مقوله کنش ارتباطی، نمایشی و هنجاری مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته تا تأثیرات کنش ارتباطی در انتقال مفاهیم و دریافت معنا نمایان گردد.

۱.۱. ضرورت پژوهش

پژوهشگران به دلیل رغبت و کشف زیبایی‌ها در قصه‌های قرآنی، همواره در جستجوی یافتن نکات پنهان موجود در داستان‌ها هستند. آنچه که داستان حضرت یوسف (ع) و دیگر قصه‌های قرآنی را از سایر داستان‌ها ممتاز می‌سازد نحوه گفتار خداوند، اعجاز و به کارگیری مناسب واژگان است که تصویری هنری و مستحکم از آن‌ها ارائه داده است. در بیشتر این داستان‌ها گفتگوها بصورت دو نفره یا چند نفره بوده، حال آنکه گوینده اصلی سخنان تنها خداوند متعال است. داستان یوسف (ع) نیز با توجه به ماهیت دینی و داشتن حالات معنایی چند لایه، همواره دارای عرصه گسترده‌ای بوده و بررسی آن از زوایای مختلف حائز اهمیت است. این داستان از لحاظ بافت موقعیتی و گفتمان، از ارزش والایی برخوردار بوده و به عنوان موضوعی مستقل در میان پژوهشگران رواج یافته است.

۲.۱. سوالات پژوهش

۱- در داستان حضرت یوسف (ع) کنش گفتاری یورگن هابرماس چگونه نمود یافته است؟

۲- کدام یک از ابعاد سه گانه رویکرد هابرماس در این داستان از بسامد بالایی برخوردار است؟

۳- محوری ترین هدف راوی با توجه به کاربست ابعاد نظریه هابرماس در داستان چیست؟

۳.۱. فرضیه های پژوهش

- ۱- چنین به نظر می رسد که بهره گیری از عنصر ترغیب و تشویق، آمیختن احساس و عاطفه در گفتمان، مستندگویی و تکیه به علم الهی برای رسیدن به تفاهم از مشخصه های گفتمان موجود در داستان است.
- ۲- با توجه به ماهیت درونی داستان و شرایطی که حضرت یوسف (ع) با کنش هنجاری برادرانش در ابتدای داستان به آن دچار شده بود؛ کنش گفتاری بالاترین بسامد را به خود اختصاص داده است.
- ۳- اینگونه به نظر می رسد که هدف کلی از به کارگیری گفتمان در این داستان، هدایت بشر به سوی خداوند و آشکار نمودن حقیقت مطلق است.

۴.۱. اهداف پژوهش

تحقیق حاضر در پی دست یافتن به اهداف ذیل است:

- بررسی گفتمان داستان حضرت یوسف (ع) با تکیه بر کنش های ارتباطی یورگن هابرماس در کنار تبیین زبان گفتاری آن حضرت برای سوق مخاطبان به سوی حقیقت.
- بیشترین کنش به کار برده شده توسط راوی با توجه به بافت موقعیتی و شرایطی که شخصیت اصلی داستان در آن فرا گرفته است.
- بررسی گفتگوها جهت شفافیت معانی نهفته در زیر و بم سخنان برای هدایت مشرکان به سوی حق تعالی توسط شخصیت اصلی داستان.

۵.۱. پیشینه پژوهش

بر اساس تحقیقات به عمل آمده پیرامون داستان حضرت یوسف (ع) به نظر می رسد که در زمینه تحلیل گفتمان با کاربست نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس، تاکنون تحقیقی در ارتباط با این داستان صورت نگرفته است. اما از پژوهش هایی که به نوعی با موضوع مقاله حاضر مرتبط است می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

مقاله «تحلیلی بر موانع تربیت عقلانی بر پایه نظریه کنش ارتباطی هابرماس»، نوشته اکرم لطفی زاده، رضا علی نوروزی و رضا محمدی چابکی، نشریه پژوهش نامه مبانی تعلیم و تربیت، سال (۱۴۰۲). نویسندگان مقاله، به این نتیجه رسیده اند که می توان موانع موجود در بسط تربیت عقلانی را براساس نظریه هابرماس در چهار سطح باورها، رفتارها، کنش ها و ارزش ها دسته بندی کرد و تاکید افراطی بر نسبیت معرفت و حقیقت و اشاعه کنش های ضد مفاهیم مهمترین موانع تربیت عقلانی هستند.

مقاله «بررسی کنش متقابل دراماتیک بین شخصیت کودک و بزرگسال در نمایش رادیویی بر مبنای نظریه کنش ارتباطی هابرماس»، اثر اسری مهدی زاده مقدس، محمد اخگری و مجید شریف خدایی، نشریه مطالعات میان رشته ای ارتباطات و رسانه، سال (۱۳۹۷). نویسندگان دریافته اند که استفاده صحیح از کنش کلامی شخصیت کودک منجر به

خلق دو نیروی برابر و متضاد در درام رادیویی می‌شود که از برآیند آن‌ها معنا به درستی صادر می‌شود و شناخت حسی شخصیت کودک و شناخت عقلانی شخصیت بزرگسال، دوگانه موقعیت دیالوگ را فراهم می‌کند.

مقاله «خوانش گفتمان داستان قرآنی حضرت نوح (ع) با تکیه بر نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس»، اثر حجت‌الله فسنقری، مهدی یاری و مسعود سلمانی حقیقی، فصلنامه مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم، سال (۱۴۰۱). پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که حضرت نوح (ع) با کاربری کنش ارتباطی بر اذهان مخاطبان اثر گذاشته و قوه استدلال را پرورش می‌دهد و به همین دلیل رسیدن به تفاهم را در یک کنش مطلوب می‌سازد.

مقاله «مطالعه چگونگی و کارکردهای گفتگو در سیره نبوی با نگاهی به نظریه کنش ارتباطی»، نوشته محسن الویری و حسین مهربانی‌فر، نشریه اسلام و مطالعات اسلامی، سال (۱۳۹۳). پژوهشگران دریافتند که پیامبر (ص) روشی صادقانه، برادرانه، عادلانه و خیرخواهانه در گفتگوهای خود داشت و هدف اصلی ایشان از ایجاد کنش ارتباطی دعوت و تبلیغ دین اسلام، حفظ مصالح جامعه مسلمین می‌باشد.

مقاله «تحلیل کنش مفهومی و ارتباطی سوژه در سروده‌های بهار عربی "ایها الشلبی" براساس مولفه‌های کنش ارتباطی یورگن هابرماس»، نوشته حسین الیاسی مفرد، زینب قاسمی اصل، نشریه نقد ادب معاصر عربی، سال (۱۴۰۲). نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که در اندیشه الشلبی بازگشت به آگاهی و تعامل مبنی بر عقلانیت انتقادی مهمترین عامل شکل‌گیری خیزش‌های عربی است. هویت فرهنگی مشترک از جمله دین اسلام، زبان عربی و فضای عمومی مشابه از جمله عواملی هستند که الشلبی در شعر خویش مطرح نموده و طبق نظریه هابرماس در شکل‌گیری و توسعه کنش ارتباطی و تحولات سیاسی بهار عربی نقش مهمی داشتند.

۱.۶. روش پژوهش

پژوهش حاضر با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس انجام گرفته است و نویسندگان بعد از معرفی نظریه هابرماس، به بررسی کنش‌های ارتباطی در داستان حضرت یوسف (ع) پرداخته‌اند.

۲. چارچوب نظری بحث

۱.۲. نظریه کنش ارتباطی یورگن هابرماس

هابرماس کنش‌های متقابلی را که در جریان آن، طرف‌های کنش اهداف مضمون در گفتار را پیگیری می‌کنند، کنش ارتباطی می‌نامد (ایشل، ۱۳۹۱: ۱۹۲). طبق نظر هابرماس کنش ارتباطی به سه نوع گفتاری، نمایشی و هنجاری تقسیم می‌شود (هابرماس، ۱۹۸۴: ۲۸۷). کنش ارتباطی که نظریه‌ای زبان‌شناختی درباره نظام‌های اجتماعی است، در سطوح مختلف خرد و کلان، ابعاد گوناگون یک رابطه اجتماعی مطلوب را توضیح می‌دهد. این نظریه، زبان را نه به عنوان سیستم معنایی یا نحوی، بلکه در حالت کاربرد و سخن که مربوط به شرایط صوری امکان ادای سخن است در نظر می‌گیرد (شفیعی، ۱۳۸۴: ۱۵۰). «به هم کنشی دو فاعلی اشاره می‌کند که با برخورداری از توان سخن گفتن و عمل کردن (خواه با وسایل کلامی یا فراکلامی) روابطی بین شخصی برقرار می‌کنند، این کنشگران تلاش می‌کنند درباره وضعیت کنش و برنامه‌های خود به تفاهم برسند تا کنش‌های خود را از طریق توافق هماهنگ کنند. معنای مرکزی تفسیر در وهله نخست مرتبط است با تعریف وضعیت کنش بر مبنای مذاکره‌ای که پذیرای وفاق است. چنان که خواهیم دید زبان در این مدل جایگاه برجسته‌ای دارد» (هابرماس، ۱۳۹۹: ۱۷۱). کنش ارتباطی در جستجوی اصولی است که در سطح عمومی و

کلی حاکم بر کاربرد بیانی زبان هستند. زبان بعدی کلی دارد که مربوط به شرایط صوری، امکان ادای سخن است. این کنش از این نظر که شامل کنشگرانی است که به طور دو طرفه رفتارهای خود را تغییر می‌دهند تا مقصد خود را نشان دهند، خود محور است اما از آنجا که چنین تغییر در زمینه فعالیت‌های سازمان یافته شکل می‌گیرد، اجتماعی است (هابرماس، ۱۹۸۴: ۷۴).

۳. بررسی کنش‌های ارتباطی یورگن هابرماس در داستان حضرت یوسف (ع)

۳.۱. کنش گفتاری

اصل اساسی نظریه، کنش گفتاری آن است که هیچ مکالمه‌ای در خلأ رخ نمی‌دهد و در تحلیل و تفسیر کنش‌های هر متنی، توجه به بافت و بسترهای اجتماعی، تاریخی و ادبی آن متن اهمیت بسیاری دارد. این دیدگاه، مخالف برخی دیدگاه‌های نقد نوین یا ساخت‌گرایی فرانسوی است که متن را بدون در نظر گرفتن بافت گفتمانی و اجتماعی آن را بررسی می‌کنند، چنین نگاهی در مطالعه متون دینی از اهمیت بسزایی برخوردار است (حسینی و دیگران، ۱۴۰۳: ۲۶۹). از نظر هابرماس کنش گفتاری ارتباطی اصیل در کاربرد زبان است که هدف غایی آن دستیابی به تفاهم و اجماع است (هابرماس، ۱۹۸۴: ۱۰۴). در واقع آنچه هنگام گفته شدن چیزی انجام می‌پذیرد به اجرا درآوردن یک عمل شناخته شده ارتباطی از طریق به کارگیری زبان است که ارزش ارتباطی خاص با کنش گفتاری پیدا می‌کند (ویدوسن، ۱۳۹۵: ۱۹۲). کنش‌های گفتاری شکل گرفته در داستان حضرت یوسف (ع) دارای مشخصه‌هایی است که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود:

۳.۱.۱. ترغیب و تشویق

در یک کنش ارتباطی استفاده از عنصر تشویق و ترغیب جهت دستیابی به هدف مهم و ضروری است زیرا محرک طرف گفتگو برای انجام عمل است. با توجه به محتوای کلی داستان، کنش‌های این روایت از عنصر تشویق خالی نیست. با خوانش داستان حضرت یوسف (ع) با چند کنش ترغیبی روبرو هستیم که بیشتر از جانب حضرت یوسف (ع) مطرح شده است که در زیر به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

(وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ اِثْنُونِي بِآخِ لَكُمْ مِنْ اَبِيكُمْ اَلَا تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِي الْكَيْلَ وَ اَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ * فَاِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ) (یوسف: ۵۹ و ۶۰).

ترجمه: و هنگامی که (یوسف) بارهای آنها را آماده ساخت گفت (دفعه آینده) آن برادری را که از پدر دارید نزد من آورید آیا نمی‌بینید من حق پیمان را ادا می‌کنم و من بهترین میزبانانم. و اگر او را نزد من نیاورید نه کیل (و پیمان‌ای از غله) نزد من خواهید داشت و نه (اصلاً) نزدیک می‌شوید.

شوق یوسف (ع) جهت دیدن برادرش از یک محبت درونی نشات می‌گیرد که سال‌ها در انتظارش بوده است ولی آن حضرت، دلیل امتناع پدر جهت نفرستادن وی به همراه برادران را به خوبی درک می‌کند؛ بنابراین به منظور پیدایش جرقه امید و از بین بردن ترس از دل برادران و تشویق برای رفتن به سوی پدر و راضی کردن ایشان از عنصر ترغیب مدد می‌جوید. «نهی موجود در جمله "اَلَا تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِي الْكَيْلَ" این است که من به شما کم نفروختم، و از قدرت خود سوء استفاده ننموده و به اتکای مقامی که دارم به شما ظلم نکردم" و اَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ" یعنی من بهتر از هر کس واردین به خود را اکرام و پذیرایی می‌کنم و این خود تحریک ایشان به برگشتن است، و تشویق ایشان است تا در مراجعت، برادر پدری خود را همراه بیاورند و این تشویق در برابر تهدیدی است که در آیه بعدی: "فَاِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ" کرد،

و گفت که اگر او را نیاورید دیگر طعامی به شما نمی‌فروشم، و دیگر مانند این دفعه، شما پذیرایی نمی‌کنم، این را گفت تا هوای مخالفت و عصیان او را در سر نپروراند» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱: ۲۱۱). «و لَا تَقْرَبُونِ» معنایش این است که حق ندارید به سرزمین من نزدیک شده و نزد من حضور بهم رسانید و طعام بخرید، و معنای آیه روشن است که خواسته است برادران را تهدید کند و (هم چنان که گذشت) از مخالفت امر خود زنده‌بار دهد (همان: ۲۱۳).

با بررسی آیه زیر:

(اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ * وَلَمَّا فَصَلَ الْعِيزُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ) (یوسف: ۹۴-۹۳).

ترجمه: این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید، که بینا می‌شود، و همگی با خانواده خود پیش من بیایید. درمی‌یابیم که با توجه به بُعد تشویقی و ترغیبی سخن؛ این آیات توأم با آینده‌نگری نشان از وقوع حادثه‌ای خوش در آینده دارد. در این آیه یوسف (ع) فرستادن پیراهن خود را که از پیامبران قبل به ایشان رسیده سرآغاز بینایی یافتن پدر و شعله‌ور شدن امید در دل برادران، جهت عفو پدر از عمل آنان در گذشته می‌داند. یوسف (ع) از واژه «قمیصی» به عنوان وسیله‌ای جهت جمع شدن دوباره خانواده‌اش کنار هم استفاده می‌کند. فعل امر «اذهبا» نیز بیانگر تحول و گذر از مرحله ناآگاهی برادران به مرحله آگاهی است. حزن و اندوهی که برادران را از برگشت به سوی پدر دربرگرفته با عبارت «ارْتَدَّ بَصِيرًا» زدوده شده و آنان را مشتاق به انجام عمل می‌کند. برادران حضرت یوسف (ع) از رفتن به محضر یعقوب (ع) ابا داشتند و پشیمانی و خجالت از عملشان در گذشته، آن‌ها را از رفتن منع می‌کرد؛ بنابراین یوسف برای ترغیب و تشویق آنان به این کار، فرستادن پیراهن خویش را جهت بینا شدن دوباره پدر ضروری دانسته و با این عبارت «فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا» همراه با ایجاد شور و شوق درونی در شنوندگان به معجزه الهی نیز اشاره می‌کند. بنابر نظر هابرماس هدف شخصیت محوری داستان در این گفتمان، ایجاد تفاهم و اجماع است و هژمونی (قدرت) باور به معجزه و لطف الهی را به شنوندگان انتقال می‌دهد.

۳.۱.۲. احساسی و عاطفی

احساسات در گفتمان در ارتباط مستقیم با کنشگران، جهت‌گیری هر یک از آن‌ها و نیز دیدگاه روایی است که شکل گرفته و از نوعی به نوع دیگر تغییر می‌یابد (آیتی و اکبری، ۱۳۹۵: ۳). عاطفه به نوبه خود در انتقال معنا به مخاطب یاری‌رسانده و اگر در یک گفتگو طرفین به بُعد احساس توجه نمایند در انتقال مفهوم اصلی سخن، موفق‌تر بوده و طرف مقابل را از لحاظ عاطفی تحت تاثیر قرار می‌دهند. با بررسی این آیه طبق کنش گفتاری و تکیه بر عنصر احساس و عاطفه: (قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ) (یوسف: ۱۳).

ترجمه: گفت من از اینکه او را ببرید غمگین می‌شوم و می‌ترسم گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید.

چنین دریافت می‌شود که با توجه به کنش ارتباطی هابرماس عدم قبول یعقوب (ع) از فرستادن یوسف به همراه برادران به صحرا آگاهی ایشان از عمل شناخته شده‌ای است که در روند داستان به وقوع می‌پیوندد و از آنجایی که حضرت یعقوب (ع) از کینه و حسدی که شیطان در دل فرزندانش نسبت به یوسف نهاده باخبر است لذا سعی بر آن دارد تا با کاربست مستقیم احساس واهمه خود به آنان بفهماند که از فرستادن پسرش ابا دارد و برای ترسیم نگرانی خود از فعل «أخاف» استفاده می‌کند که نشان از نگرانی ایشان دارد. همچنین کلمه الذئب کنایه از برادران یوسف است که به صورت

غیرمستقیم حامل احساس ترس بوده و این حس را در آیه می‌پراکند. با دقت در کنش گفتاری هابرماس یعقوب (ع) «وضع درونی خود را در حال غیبت یوسف بر ایشان بیان کرده، و با تاکید می‌کند که در کلام خود به کار برده فرموده: "یقیناً و مسلماً از اینکه او را ببرید اندوهگین می‌شوم" و احساس خود را بیان می‌کند و از مانع پذیرفتن این پیشنهاد چنین پرده برداشته که آن مانع، نفس خود من است و نکته لطیفی را که در این جواب بکار برده، این است که هم رعایت تلاف نسبت به ایشان را کرده و هم لجاجت و کینه ایشان را تهییج نکرده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱: ۹۸).

در این کنش حضرت یوسف (ع) از قعر چاه نجات پیدا می‌کند:

(وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غَلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ) (یوسف: ۱۹).

ترجمه: و کاروانی بیامد و مامور آب خویش را بفرستادند، او دلوش در چاه افکند و صدا زد: مژده! این غلامیست. و او را بضاعتی پنهانی قرار دادند و خدا می‌دانست چه می‌کردند.

برخلاف انتظار برادران که در پی ذلت یوسف بودند در این کنش، حضرت مشمول لطف الهی شده و راه به خانه عزیز مصر پیدا می‌کند. طبق نظریه هابرماس، ترکیب ندایی «یا بُشْرَى» احساس شادمانی و تعجب بیرون آورنده دلو (سطل) از چاه را به شنوندگان می‌رساند؛ چنانچه علامه طباطبایی درباره این واژه چنین می‌نویسد: «ندای "بشری" (مژده) مانند ندای به "اسف" و "ویل" و نظایر آن در جایی به کار می‌رود که بخواهند بفهمانند که حادثه خیر و یا شر حاضر و هویدا است» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱: ۱۱۰).

۳.۱.۳. هدایت و ارشاد

هدایت و دعوت به حقیقت جوهر گفتگوی دینی را از سایر رویکردها جدا می‌کند. در نگرش اسلامی، دعوت مردم به سوی حق و هدایت در اصل از ماهیت گفتگو خالی نیست. اسلام گفتگو را ابزاری مهم و کارساز در ارتباط و تعامل با دیگران و زمینه گسترش وحدت می‌داند. در بخشی از داستان شخصیت اصلی روایت هدف نیرنگ شخصیت‌های فرعی قرار می‌گیرد که این امر ریشه در حسادت دارد که در پی آن از قتل یوسف صرف نظر شده و وی به چاه انداخته می‌شود:

(قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ) (یوسف: ۱۰).

ترجمه: یکی از ایشان گفت: یوسف را مکشید اگر کاری می‌کنید او را به قعر چاه افکنید که بعضی مسافران او را بگیرند.

یکی از برادران برای رهایی کامل از یوسف، پیشنهاد انداختن او را در قعر چاه داد و آنان را از کشتن یوسف برحذر داشته و راه دیگری به آنان نشان می‌دهد. گوینده این سخن چنانچه زمخشری می‌نویسد یهودا است، «یهودا بهترین رای را در مورد یوسف داد و گفت قتل کاری بزرگ است او را در تاریک‌ترین قسمت چاه بیندازید تا از دید همگان محو شود» (آیتی و اکبری، ۱۴۰۷، ج ۲: ۴۴۷). وی با این پیشنهاد برادران خود را هدایت می‌کند اما هدایت به کاری ناپسند و زشت که به لطف الهی این اقدام برای یوسف خوشی به ارمغان می‌آورد. هدایت و ارشاد به سوی خدا و یگانه‌پرستی گاه از زبان یعقوب (ع) و گاه از زبان یوسف (ع) در این داستان به صورت ضمنی یا عینی به چشم می‌خورد:

(وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (یوسف: ۳۸).

ترجمه: و از آئین پدرانم ابراهیم خلیل و اسحاق و یعقوب پیروی می‌کنم و در آئین ما هرگز نباید چیزی را با خدا شریک گردانیم، این توحید و ایمان به یگانگی خدا فضل و عطای خداست بر ما و بر همه مردم، لیکن اکثر مردم شکر این عطا را بجا نمی‌آورند.

حضرت یوسف (ع) معرفی خود و آیین توحیدی حضرت ابراهیم را مقدمه‌ای جهت هدایت قرار داده و شرک و بت‌پرستی را نکوهش می‌کند که در زیر لایه‌های سخن خود به صورت غیرمستقیم به شرک شنوندگان اشاره می‌نماید. ایشان تتمه سخن خویش را با شامل شدن فضل الهی بر همگان پایان داده و حس شکرگزاری را شعله‌ور می‌سازد. بنابر نظریه هابرماس حضرت در پی این است که هدایت و ارشاد را بدون هیچ اجبار انجام داده و از استدلال و منطق مدد جوید. منفی آوردن فعل در پایان آیه و استفاده از تاکیداتی چون پس و پیش آوردن جایگاه کلمات از جمله راهکارهایی است که با استفاده از آن‌ها یوسف موضوع هدایت بشر به بسوی خداپرستی را به زیبایی تصویرسازی می‌کند.

شخصیت اصلی داستان زندان را جای مناسبی برای تبلیغ دین الهی می‌بیند و این گونه می‌فرماید:
(يا صَاحِبِ السِّجْنِ أَأَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (همان: ۳۹ و ۴۰).

ترجمه: ای دورفیق زندانی من آیا خدایان متفرق (بی حقیقت) بهتر (و در نظام خلقت مؤثرترند) یا خدای یکتای قهار. آنچه غیر از خدا می‌پرستید اسماء بی حقیقت و الفاظ بی معنا است که خود شما و پدرانتان ساخته‌اید، خدا هیچ دلیلی برای آن نازل نکرد و تنها حکمفرمای عالم وجود خداست و امر فرموده که جز آن ذات پاک یکتا را نپرستید، این آئین محکم است ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

یوسف (ع) کار هدایت علنی خود را از زندان شروع می‌کند و با طرح سوال در آیه ۳۸ سعی در مشارکت شنوندگان (دو زندانی) در امر گفتگو را دارد و استفهام در آیه برای آگاهی دادن و هشدار به مخاطب به کار برده شده است که حضرت پاسخ روشن آن را بر عهده قوه عقل شنوندگان می‌نهد. بنابر نظر هابرماس استفاده از روش پرسش و مقایسه، مخاطب را جهت هدایت کمک می‌کند و با شمارش ویژگی پوچی غیرخدایان سعی در ارشاد به سوی حقیقت را دارد.

۴.۱.۳. صبر و استقامت

حضرت یوسف (ع) در برابر وسوسه‌های شیطانی همسر عزیز مصر شکیبایی کرده و در گفتار خویش سعی بر هدایت وی دارد:

(وَرَأَوْتُهُ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) (همان: ۲۳).

ترجمه: و آن زن که یوسف در خانه‌اش بود، در پی کامجویی از او می‌بود. و درها را بست و گفت: بشتاب. گفت: پناه به خدا که او مربی من است و منزلت مرا نیکو داشته است که ستمگران رستگار نمی‌شوند.

زلیخا در پی کامجویی از یوسف است و جهت مشتاق کردن وی به این کار از اسم فعل «هیت» استفاده می‌کند؛ اما عصمت پیامبر به ایشان اجازه این عمل را نداده و یوسف در کمال آرامش به خدا پناه برده و صبر پیشه می‌سازد. نوع

گفتمان در این بخش از داستان از نوع استقامتی است و حضرت برای انجام امر رسالت خویش در برابر کنش منفی طرف مقابل واکنش نشان نداده و زشتی افکارش را به وی متذکر می‌شود.

صبر یوسف (ع) در برابر ناملایمات در سرتاسر داستان نمایان است چنانچه در آیه ۷۷ چنین می‌خوانیم:

(قَالُوا إِنَّ يَسْرُقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ) (همان: ۷۷).

ترجمه: (برادران) گفتند اگر او (بنیامین) دزدی کرده (تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرده، یوسف (سخت ناراحت شد و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها اظهار نداشت، (همین اندازه) گفت وضع شما بدتر است و خدا از آنچه حکایت می‌کنید آگاه‌تر است.

یوسف (ع) درمی‌یابد که رفتار برادران همانند دوران کودکی وی است و در آنان تغییری ایجاد نشده، و حسادت در دلشان ریشه دوانیده است. وقتی برادران دزدی بنیامین را تایید می‌کنند یوسف صبر نموده و ناراحتی‌اش را آشکار نمی‌کند. خواننده با دریافت معنی اولیه به صورت ضمنی به معنای ثانویه پی می‌برد و آن این است که جایگاه شیطان در دل برادران از ابتدای روایت محفوظ بوده و ریشه دوانده، و منجر به دورویی آنان شده است. طبق نظر هابرماس عبارت «فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا» دلالت بر صبر و عزم وی برای رسیدن به هدف اصلی دارد.

۳.۱.۵. مخاطب‌شناسی دقیق

در گفتمان موجود در این داستان شخصیت اصلی، سخنانش را متناسب با شنوندگان خویش سازماندهی کرده و قالب کلامش را با توجه به مخاطبان تغییر می‌دهد زیرا در گفتمان؛ مخاطب‌شناسی یکی از طرق رسیدن به هدف است و گوینده بهتر است سخنانش را متناسب با مخاطب خود تنظیم نماید تا علاوه بر تاثیرگذاری، بهتر بتواند پیام خویش را به مخاطب برساند.

(إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ) (یوسف: ۴-۵).

ترجمه: چون یوسف به پدرش گفت ای پدر! من در خواب یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم که برای من در حال سجده اند گفت پسرکم! رؤیای خویش را به برادرانت مگو که در کار تو نیرنگی کنند، چون شیطان دشمن آشکار انسان است.

در این بخش از داستان حضرت یعقوب (ع) به دلیل آگاهی از کینه برادران نسبت به یوسف (ع) سخنانش را متناسب با دشمنی آنان نسبت به یوسف بیان نموده که سخنان علامه طباطبایی نیز موید مخاطب‌شناسی یعقوب (ع) است. وی به دلیل آگاهی کامل از پسرانش اینگونه فرمود: «نقشه می‌ریزند، و تازه همین بیان را هم با مصدر تاکید نموده فرمود: "فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا"، زیرا مصدر "کید" که مفعول مطلق است خود یکی از وسائل تاکید است. علاوه بر این، کلام خود را با جمله "إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ" تعلیل و تاکید کرد، و خاطرنشان ساخت که کید برادران غیر از کینه‌های درونی، یک سبب خارجی دارد که کینه آنان را دامن زده آتش دل‌هایشان را تهییج می‌کند تا آن حسد و کینه اثر سوء خود را کرده باشد، و او شیطانی است که از روز نخست دشمن انسان بوده حتی یک روز هم حاضر به ترك دشمنی نشده، و دائما با

وسوسه و اغوا کردن خود، آدمیان را تحریک می‌کند» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱: ۷۸).

۳.۱.۶. علم الهی و مستندگویی

علم و آگاهی مخاطب از سخنی که بیان می‌کند و استناد آن به حقایق منجر به پذیرفتن بهتر مطالب از جانب شنونده خواهد بود و بدین ترتیب مستندگویی بر اذهان مخاطبان تأثیری مستقیم و فراگیر دارند:

(وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (یوسف: ۶)

ترجمه: و بدین سان پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تعبیر احادیث را تعلیمت می‌دهد و نعمت خویش را بر تو و بر خاندان یعقوب کامل می‌کند چنانچه پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق کامل کرده بود که پروردگارت دانا و حکیم است (یوسف: ۶).

مضامین گفتگوهای حضرت یعقوب (ع) به ویژه گفتگوهای تبشیری ایشان تکیه بر علمی بود که بر لطف و عنایت الهی نسبت به خاندان پیامبر (ص) داشت. حضرت یعقوب (ع) این سخنان را در پی بیان خواب یوسف (ع) بیان می‌کند و با آگاهی تمام یوسف را از اتفاقات آینده باخبر می‌سازد و در آخر سخن خود را با اشاره به حکمت الهی مزین می‌نماید. شایان ذکر است که ایشان تمامی سخنانش را با تکیه بر علم الهی مستند بیان می‌کرد.

در آیه ۴۱ سوره یوسف چنین می‌خوانیم:

(يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ) (همان: ۴۱)

ترجمه: یوسف گفت، ای دو رفیق زندانی من اما یکی از شما ساقی شراب شاه خواهد شد و اما آن دیگری بدار آویخته می‌شود تا مرغان مغز سر او را بخورند این امری که در باره آن از من خواستید قطعی و حتمی است.

حضرت با توجه به علمی که دارد با قطعیت سخن خود را برای مخاطبان بیان می‌کند و با کاربست تاکید در کلام خویش، واقعیت وقوع اتفاقات آینده را نمایانگر می‌شود. مکارم شیرازی در ذیل این آیه چنین می‌نویسد: یوسف (ع) برای تاکید گفتار خود اضافه کرد "این امری را که شما در باره آن از من سؤال کردید و استفتاء نمودید حتمی و قطعی است" اشاره به اینکه این يك تعبیر خواب ساده نیست، بلکه از يك خبر غیبی که به تعلیم الهی یافته‌ام مایه می‌گیرد، بنا بر این جای تردید و گفتگو ندارد. (مکارم شیرازی: ۱۳۷۱، ج ۹، ۴۱۳).

۳.۲. کنش نمایشی

این کنش نه به یک کنش‌گر منفرد اشاره دارد و نه به اعضای یک گروه اجتماعی، بلکه به مشارکت کنندگان در یک هم‌کنشی مربوط است که برای یکدیگر به مثابه‌ی جمعی هستند که هر یک از آنها می‌تواند در برابر این جمع به حدیث نفس بپردازد. هر کارگزار می‌تواند نظامی از نیت‌ها، اندیشه‌ها، نگرش‌ها، آرزوها، احساس‌ها و مانند این‌ها را که دسترسی به آن از امتیازات اوست برای عموم به نمایش بگذارد (هابرماس، ۱۳۹۹: ۱۱۵-۱۱۴). این گونه ارتباط دارای شاخه‌های متعددی است که زبان بدن یکی از آنهاست که شامل تمامی جنبه‌های ارتباطی، به جز واژگان است (دویکات و دیگران، ۲۰۱۶: ۱۴). در کنش نمایشی، رفتار بدنی جانشین کلام می‌شود؛ در چنین کنشی، مخاطب با بروز حالت‌های مختلف رفتاری، اهداف و نیت خود را متبلور می‌سازد.

در داستان حضرت یوسف (ع) زمانیکه ایشان از درخواست زن عزیز مصر سرباز زد کنش نمایشی دنبال کردن یوسف توسط آن زن و دویدن ایشان شکل گرفت:

(قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ* وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ) (همان: ۲۷ و ۲۶).

ترجمه: یوسف گفت: وی از من کام می خواست. و یکی از کسان زن که حاضر بود گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده زن راست می گوید و او دروغ گوست و اگر پیراهن وی از عقب دریده شده زن دروغ می گوید و او راست گوست. با توجه به نظریه هابرماس، کنش نمایشی جانشین کلام شده و حقیقت را برملا می سازد لذا با بررسی آیه زیر چنین دریافت می شود که در دریافت حقیقت توجه به کنش نمایشی کارسازتر از دیگر ابعاد کنش هابرماس است. بریده شدن پیراهن یوسف (ع) از پشت، نیت رذل زن عزیز مصر را به صورت کنش نمایشی انعکاس می دهد.

حضرت یوسف (ع) بعد از چند سال دوری برادران خویش را می بیند:

(وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ) (همان: ۵۸)

ترجمه برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند، او ایشان را شناخت ولی آنها وی را نشناختند.

با توجه به کنش نمایشی و شناختی که حضرت یوسف (ع) از لحاظ ظاهری و روحی نسبت به برادرانش داشت، آنها را شناخت که مخاطب با توجه به محتوای درونی آیه به این نکته دست می یابد. چنانچه علامه طباطبایی می نویسد: «یوسف، که برادران را در آن وضعی که دیده بود الآن نیز در همان وضع می بیند و کیاست و فراست نبوت هم کمکش می کند و بی درنگ ایشان را می شناسد» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۲۰۹). خاطرات دوران کودکی در ذهن نقش می بندد و از بین نمی رود. «فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ»* (برادران در بزرگی با یوسف محشور بودند؛ ولی یوسف در کودکی آنها را دیده بود، لذا یوسف آنها را شناخت ولی آنان یوسف را نشناختند (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۴: ۲۳۷).

۳.۳. کنش هنجاری

کنش مبتنی بر نظم هنجاری بر رفتار کنشگران منفردی که در محیط خود با کنشگران دیگر سروکار پیدا می کنند، دلالت ندارد، بلکه به اعضای یک گروه اجتماعی مربوط می شود که کنش های خود را به ارزش های مشترک معطوف می کنند. این کنش به معنای انتظار شناخت شناسانه وقوع یک رخداد پیش بینی شده نیست، بلکه به معنای محق بودن در توقع و انجام رفتاری خاص از اعضای گروه اجتماعی است (هابرماس، ۱۳۹۹: ۱۱۴). کنش هنجاری، رفتاری است که جهت گیری آن به سمت ارزش های مشترک یک گروه است؛ بنابراین کنش هنجاری به سوی همخوانی با انتظارات هنجاری گروه های جمعی سازمان یافته افراد است. در استدلال های اخلاقی، کاربردی مشارکت کنندگان می توانند هم درستی کنش معین را در زمینه هنجار معین و هم در سطحی دیگر، درستی خود هنجار را بیازمایند (سهرابی و اسکافی، ۱۳۹۴: ۷۳).

اولین و اصلی ترین کنش هنجاری داستان که کنش های دیگر حول محور آن می چرخد مربوط به هنجار گروهی برادران یوسف است که محور چرخش کنش های دیگر است:

(قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ) (یوسف: ۱۱).

ترجمه: گفتند: ای پدر برای چه ما را درباره یوسف امین نمی‌شماری؟ در صورتی که ما از خیر خواهان اویم. بادقت در کنش هنجاری هابرماس درمی‌یابیم که درخواست برادران یوسف از پدرشان به سمت هدف آنان که از بین بردن یوسف است جهت‌گیری شده که از قبل سازمان یافته است درحالی که پدر از نیت شوم آنان آگاه است. بنابراین از زبان شخصیت‌های فرعی داستان کنش به صورت گروهی موضوعیت‌بخشی شده است. با دقت در واژه «أبانا» دریافت می‌شود که این کنش به صورت گروهی صورت پذیرفته و با استفاده از استفهام انکاری در پی جلب رضایت طرف مقابل گفتگو (یعقوب (ع)) هستند و با عبارت «إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ» به صورت تأکیدی خیرخواهی خود را نسبت به برادر کوچکترشان ابراز می‌دارند؛ ولی هدف اصلی آنان طبق این کنش هنجاری، نیرنگ و حيله است. کنش‌ها در یک نقطه آغاز و در یک نقطه دیگر پایان می‌یابند و اثرات متقابلی بر یکدیگر می‌گذارند در پی هنجار گروهی که در آیه قبلی گذشت اکنون برادران به سمت پدر آمده و چنین می‌گویند:

(وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ* قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ) (همان: ۱۷-۱۶).

ترجمه: و برادران یوسف شبانگاه گریه کنان نزد پدرشان آمدند گفتند: «ای پدر ما! البته ما رفته بودیم مسابقه دهیم و یوسف را نزد اثاث خودمان گذاشته بودیم که گرگ او را خورد و ما هر چند راستگو باشیم، تو سخن ما را باور نخواهی کرد»

برادران لباس خونین یوسف را به بهانه ربوده شدنش به وسیله گرگ سمت پدر می‌برند که مطابق نظریه هابرماس این کنش در پی تصمیم گروهی برادران تنظیم و در ادامه کنش هنجاری موجود در آیه ۱۱ سوره یوسف (ع) به وقوع می‌پیوندد و چون در کنش هنجاری به دنبال عمل گروهی هستیم لذا برای عملی کردن این تصمیم حالات ظاهری و روحی خود را متناسب با عملشان نموده و گریه‌کنان سمت پدر می‌روند و برای اینکه این اتفاق را طبیعی جلوه دهند با عبارات «وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا» طرف مقابل را محکوم و خود را بر کرسی حق می‌نشانند.

بعد از وقوع کنش‌های هنجاری که در دوران کودکی یوسف (ع) اتفاق افتاده اکنون یوسف در جایگاهی که شایسته و بایسته است قرار گرفته و برادران به سوی او آمده و از ایشان طلب گندم می‌کنند:

(فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلُنَا الضَّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةِ مُرْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ) (همان: ۸۸)

ترجمه: و چون نزد یوسف آمدند گفتند: ای عزیز! ما و کسانمان بینوا شده‌ایم، و کالایی ناچیز آورده‌ایم پیمان را تمام ده، و به ما ببخشای، که خدا بخششگران را پاداش می‌دهد.

کنش‌های گروهی این داستان در راستای هم قرار گرفته و به صورت زنجیروار به هم متصل هستند و تناسب و همخوانی از ویژگی‌های برجسته کنش‌های هنجاری است. در این کنش هنجاری، برادران به دلیل قحطی به سمت مصر آمده و راه به سوی برادر خود در پیش می‌گیرند که روزی در قعر چاه و اکنون در اوج عزت است، و گفتگویی میان او و برادران صورت می‌گیرد و برادران درخواست خود را به صورت گروهی که در پی دست یافتن به گندم است ابراز می‌کنند. با بررسی آخرین کنش هنجاری داستان:

(لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) (همان: ۱۱۱).

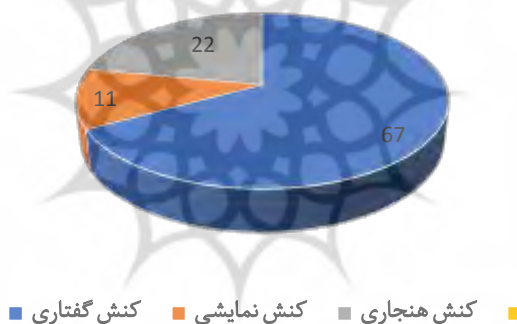
ترجمہ: در سرگذشت‌های آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است این‌ها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) است و شرح هر چیز (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند.

چنین دریافت می‌شود که خداوند از بیان سرگذشت گروهی گذشتگان به دنبال هدایت بشر به سوی راه راست است. «ضمیر در» قصصهم" به انبیاء، که یکی از ایشان یوسف، صاحب داستان این سوره است برمی‌گردد، احتمال هم دارد که به یوسف و برادرانش برگشته و معنا چنین باشد: "قسم می‌خورم که در داستانهای انبیاء و یا یوسف و برادرانش عبرت است برای صاحبان عقل» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۱: ۲۷۷).

نمودار فراوانی کنش ارتباطی در داستان حضرت یوسف (ع) بر اساس نظریه هابرماس

کنش ارتباطی هابرماس	آیات	فراوانی
۱-کنش گفتاری	آیات: ۳۸/۲۳/۱۹/۱۳/۱۰/۵/۴/۳۹-۶۰/۴۱/۴۰-۹۳-۹۴/۷۷/۵۹-۶۰/۴۱/۴۰	۱۲
۲-کنش نمایشی	آیات: ۵۸/۲۷-۲۶	۲
۳-کنش هنجاری	۱۱۱/۸۸/۱۷-۱۶/۱۱	۴

نمودار درصدی کنش ارتباطی در داستان حضرت یوسف (ع) بر اساس نظریه هابرماس



نتیجه

بررسی کنش ارتباطی یورگن هابرماس در داستان حضرت یوسف (ع) حاکی از آن است که: داستان حضرت یوسف (ع) یکی از قصه‌های اندرزمحور قرآن است که دارای شخصیت‌های اصلی و فرعی می‌باشد که گفتمانی میان این شخصیت‌ها جهت رساندن پیام اصلی داستان که هدایت بشر و شمول لطف الهی بر بندگان است، ایجاد شده است. شایان ذکر است که راوی تمامی گفتگوها خداوند است که سخنانش بر زبان دیگر کنشگرها بیان شده است.

تمامی کارکردهای کنش ارتباطی هابرماس در این داستان نمود یافته که با توجه به محتوای کلی داستان و شرایطی که حضرت در آن قرار گرفته است بسامد کنش گفتاری نسبت به دیگر کنش‌ها جهت اقناع مخاطب و تاثیرگذاری سخنان بر ذهن شنوندگان، بیشتر به کاربرده شده است.

باتوجه به ساختمند بودن روایت، کنش‌های ارتباطی موجود، دارای ترتیب بوده و هیچ گفتگویی بر گفتگوی دیگر

پیشی نمی‌گیرد؛ و بدین جهت شنونده کل داستان را به صورت زنده در ذهن خود مجسم می‌نماید که این امر به غنای داستان از لحاظ ساختار می‌افزاید. گفتمان ارتباطی آغازین بیان رویای شخصیت اصلی داستان است که میان ایشان و پدر صورت می‌گیرد که با توجه به نظریه هابرماس اولین کنش گفتاری داستان به شکل کنش نمایشی در پایان قصه شکل می‌گیرد که نقطه عطف موجود در داستان است.

حضرت برای رساندن پیام هدایت در گفتگوهای خویش منطق را پیش راه خود قرار داده، و از این رهگذر قوه استدلال را در اذهان مخاطب پرورش می‌دهد تا از این طریق گفتگوها منجر به تفاهم شده و به کنش مطلوب دست یابد و از استفهام انکاری نیز در این زمینه غافل نمانده تا از این طریق به مخاطب همراه با سوال پرسیدن پاسخ نیز بدهد تا شنونده اقناع گردد و بهتر پذیرای سخنان باشد.

در کنش ارتباطی موجود در داستان، آگاهی حضرت از حقانیت وجودی باری تعالی منجر گشته است تا سخنان خود را با قدرت هر چه تمام با استناد به علم الهی ذکر نموده و با مستندگویی بیان می‌کند که خدایی جز خدای یکتا نیست. کنش نمایشی نسبت به کنش ارتباطی و هنجاری در این داستان بسیار کم به کار رفته است که دلیل این موضوع، مربوط به زمان کام خواستن زن عزیز مصر از یوسف (ع) می‌باشد و با کار بست کنش نمایش حق بودن یوسف و درستی سخنانش بر همگان اثبات می‌گردد. آخرین کنش نمایشی، تصویر سازی اولین کنش ارتباطی یوسف با پدر است که به واقعیت می‌پیوندد.

کار بست عقلانیت گفتاری در تمام گفتارها از دیگر عناصری است که حضرت با به کارگیری آن سعی در اقناع مخاطب و رساندن پیام خویش دارد.

کنش‌های هنجاری داستان جهت رسیدن به تفاهم از قبل، تنظیم و سازماندهی شده است که اولین کنش هنجاری مربوط به نیرنگ برادران یوسف (ع) برای از بین بردن ایشان است که دیگر کنش‌های هنجاری داستان حول محور آن می‌چرخد.

منابع

- قرآن کریم

۱. ایشل، رینر شوتس (۱۳۹۱)، مبانی جامعه‌شناسی ارتباطات، ترجمه کرامت الله راسخ، تهران: نشر نی.
۲. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷ ه.ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، ۴ جلد، دار الکتاب العربی - لبنان - بیروت: چاپ سوم.
۳. شفیع، محمود (۱۳۸۴)، نظریه کنش ارتباطی و نقد اجتماعی - سیاسی، دوفصلنامه دانش سیاسی، شماره دوم، صص ۱۶۶-۱۴۹.
۴. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۰ ه.ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۰ جلد، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات - لبنان - بیروت: چاپ دوم.
۵. ویدوسن، اج جی (۱۳۹۵)، تحلیل گفتمان، جامعه‌شناسان، تهران.
۶. فضل حسن، عباس (۱۹۸۷)، القصص القرآنی ایحاء و نفحاته، چاپ اول، اردن: مکتبه دار القرآن.
۷. قرائتی، محسن، (۱۳۸۸)، تفسیر نور، ۱۰ جلد، مرکز فرهنگی درسهای از قرآن - ایران - تهران: چاپ اول.

۸. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، ۲۸ جلد، دار الکتب الإسلامية - ایران - تهران: چاپ دهم.
۹. هابرماس، یورگن (۱۳۹۹)، نظریه کنش ارتباطی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم.
۱۰. آیتی، اکرم، اکبری، نجمه (۱۳۹۵)، «تحلیل نشانه- معناشناختی احساس حسادت در داستان "طلب آموزش" اثر صادق هدایت»، مجله جستارهای زبانی، سال سوم، شماره ۲، صص ۱-۱۷.
۱۱. حسینی، سکینه، اسلامی، اسماعیل، باوانپوری، مسعود (۱۴۰۲)، «تحلیل آیات داستان نوح (ع) با تکیه بر نظریه کنش گفتاری جان سرل»، دوفصلنامه مطالعات سبک شناختی قرآن کریم، سال هشتم، شماره اول، صص: ۲۸۶-۲۶۴.
۱۲. دویکات، فخری مصطفی ویحیی محمد، ندی (۲۰۱۶)، «درجه التوافر مهارات التواصل بلغة الجسد لدى معلمی المدرسة الحكومية الأساسية فی شمال الصفة الغربية من وجهة نظرهم، مجله جامعه فلسطين التقنية للأبحاث، شماره ۲، صص ۵۰-۶۵.
۱۳. سهرابی، ایرج و اسکافی، مریم (۱۳۹۴)، نظریه تلفیقی هابرماس، معرفت فرهنگی اجتماعی، سال ششم، شماره دوم، صص ۶۳-۷۸.

14. Habermas, Jürgen, (1984), The Theory of Communicative Action. Vol I: Reason and the Rationalization of Society, translated T. Mc Carty, Boston: Beacon.

